

# تحلیل کلامی از حیات میثم تمار

محمد باقر پور امینی\*

## چکیده

میثم بن یحیی تَمّار اسدی، از یاران بزرگوار امیر مؤمنان علیه السلام در محضر باب علم پیامبر به جایگاه والایی از علم دست یافت تا آنجا که او را عالم به «مرگ ها و حوادث» دانسته اند. میثم را می توان مفسر، محدث، خطیب و متکلمی در میان شیعیان کوفه شمرد. او از شاگردان خاص و اصحاب سزّامیرمؤمنان علیه السلام به شمار می رود و به دلیل ارتباط و پیوندی که با امام داشت، او را از ارکان تابعین شیعه به شمار می آورند. معصومان علیهم السلام و عالمان بارها استواری او در راه حق، استقامتش در دفاع از ولایت، و زبان گویایش در اعلان حقایق را ستایش کردند. او در ولاء و محبت امیرمؤمنان علیه السلام سرآمد بود و به اقتضای شرایط زمانی، تقیه را بر خود روا نداشت و ضمن تحمل سختی ها و رنج های جانکاه به شهادت رسید. در این نوشتار ضمن درنگ در نقش او در تبیین و دفاع از امامت خاصه، تحلیلی از نوع مواجهه تبیینی میثم خواهد شد که در این مسیر از «تقیه» عبور کرده و حرکتی را برگزید که به شهادتش انجامید.

**واژگان کلیدی:** میثم تمار، امیرمؤمنان علیه السلام، ولاء، امامت، تقیه.

\*. عضو هیئت علمی گروه کلام پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

## مقدمه

ابوسالم میثم بن یحیی تمار را می توان مفسر، محدث، خطیب و متکلمی در میان شیعیان کوفه شمرد. او از شاگردان خاص و اصحاب سِرّ امیرمؤمنان علیه السلام بشمار می رود و به دلیل ارتباط و پیوندی که با امام داشت، او را از ارکان تابعین شیعه به شمار می آورند. مراتب فضل و کمالات میثم تمار و نقش او در تحولات سال های پایانی خلافت امام و همچنین همراهی وی با امام دوم و سوم و به خصوص درخشش او در ماه های منتهی به قیام عاشورا در برخی از آثار مکتوب شده است؛ هرچند که تصویر کاملی از فرازهای حیات او نیست. در این نوشتار تلاش می شود با اختصار از حیات آن شهید والامقام تحلیل کلامی بیان شود.

زمانی که از تحلیل کلامی زندگی میثم یاد می شود، مراد از آن درنگ در نقش او در تبیین و دفاع او از امامت خاصه است. همچنین تحلیلی از نوع مواجهه تبیینی میثم خواهد بود که در این مسیر از «تقیه» عبور کرد و حرکتی را برگزید که به شهادتش انجامید.

## نیم نگاهی به حیات

میثم بن یحیی تمار اسدی منسوب به منطقه ای به نام نهران (میان عراق و ایران) بود. از این رو او را فارس و ایرانی می شمارند. تمار (خرمافروش) نیز به دلیل پیشه خرمافروشی وی در کوفه است. او پیش تر در کوفه غلام زنی از طایفه بنی اسد بود، از این رو به اسدی هم منسوب است.

او به دو کنیه ابوصالح و ابوسالم مشهور بود. زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام او را خرید و آزاد کرد، از نامش جو یا شد؛ او گفت سالم نام دارم. حضرت به او فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا آگاه کرده است که والدین غیر عرب ات تو را میثم نامیده اند. میثم سوگند خورد و این نکته را تصدیق کرد. سپس امام از او خواست به نام گذشته اش، که پیامبر هم او را آن گونه نامیده است، بازگردد؛ میثم نیز پذیرفت. (طوسی، ۱۳۴۸ق، ج ۲، ص ۲۹۸؛ ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۹۱)

به گفته ام سلمه، پیامبر اسلام ﷺ بارها از میثم به نیکی یاد کرده و درباره وی به امیرمؤمنان علیه السلام سفارش کرده است؛ او می گفت: «به خدا سوگند، گاه می شنیدم که پیامبر خدا در دل شب، سفارش تو را به علی علیه السلام می کند». (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۳۱۷)

ایام بندگی او تقریباً تا سنه ۳۷ هجری طول کشید و گویا میثم بعد از سه جنگ مهم، در زمره یاران امام فرار گرفت. او به گونه ای با امام پیوند خورد که شیفته آموختن علم و حکمت از حضرت شد و امام نیز او را شایسته این مقام دانست. او صحنه هایی از عبادت های نیمه شب امیرمؤمنان علیه السلام در بیابان های بیرون کوفه و رازگویی های امام با چاه را شاهد بود و برخی را بیان داشت؛ او چنین بیان می دارد:

شبی با مولایم، امیرالمؤمنین، به صحرای خارج کوفه رفتم تا اینکه به مسجد جعفری رسیدیم. پس امام علیه السلام در آنجا رو به قبله کرد و چهار رکعت نماز خواند و چون سلام داد و تسبیح گفت، کف دست ها را پهن کرد و فرمود:

«إِلَهِي كَيْفَ أَدْعُوكَ وَقَدْ عَصَيْتُكَ وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَقَدْ عَرَفْتُكَ وَ حُبِّكَ فِي قَلْبِي  
مَكِينٌ مَدَدْتُ إِلَيْكَ يَدًا بِالذُّنُوبِ وَ عَيْنًا بِالرَّجَاءِ مَمْدُودَةٌ إِلَيْهِ أَنْتَ مَالِكُ الْعَطَايَا  
وَ أَنَا أَسِيرُ الْخَطَايَا...».

آن گاه به سجده رفت و صورت به خاک گذاشت و صد مرتبه گفت: «الْعَفْوُ  
الْعَفْوُ»؛ پس برخاست و به سوی صحرا رفت. من به دنبالش رفتم و خطی برایم کشید و فرمود: «مبادا از این خط عبور کنی». و بعد رفت. شبی بسیار تاریک بود، پس به خود گفتم: چگونه مولایت را با این همه دشمنان تنها گذاشتی؟ نزد خدا و رسولش چه عذری خواهی داشت؟ به خدا سوگند دنبال او خواهم رفت و از او خبری خواهم یافت؛ هرچند با فرمانش مخالفت کرده باشم. پس دنبال وی رفتم و حضرت را بر سر چاهی یافتم که تا کمر سردر چاه کرده بود و با چاه گفت وگومی کرد. وقتی من را دید، پرسید: «تو کیستی؟» گفتم: «میثم»؛ فرمود: «ای میثم، مگر به تو امر نکردم که از خط عبور نکنی؟» گفتم: «مولای من،

از دشمنان بر تو ترسیدم و قلبم اجازه نداد صبر کنم». پس فرمود: «آیا از آنچه گفتم چیزی می شنیدی؟» گفتم: «نه، ای مولای من». آن گاه امام این ابیات را بیان کردند:

وفي الصدر لبانات إذا ضاق لها صدري  
نكت الأرض بالكف وأبدیت لها سري  
فهما تنبت الأرض فذاك النبت من بذري

(ابن مشهدی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۳)

امام به دلیل بر خوداری میثم از ظرفیت روحی بالا، دانش بسیار و اسرار، وصیت را به وی آموخت و او را از امور غیبی آگاه ساخت. (قمی، بی تا، ج ۸، ص ۲۰) میثم را صاحب علم منایا و بلایا و آشنای به مرگ ها و حوادث می دانند که از زمان مرگ و حوادث و امتحانات سخت آگاهی داشت. (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۲)

پیشگویی مرگ معاویه، خبر شهادت امام حسین علیه السلام، دستگیری خویش به دست سرکرده طایفه خود، شهادتش به دستور ابن زیاد و آزادی مختار بن ابی عبیده ثقفی از زندان نمونه هایی از اخبار غیبی میثم است. زمانی که عبید الله، میثم را با مختار به زندان انداخت، میثم تمّار به مختار گفت: «تورهایی می یابی و به خونخواهی حسین علیه السلام برمی خیزی و کسی را که ما را می کشد، می کشی». پس چون عبید الله، مختار را خواست تا وی را به قتل برساند، پیکی نامه یزید را برای عبید الله آورد که در آن به آزاد کردن مختار، فرمان داده بود. میثم به جبله مکیه از شهادت امام حسین علیه السلام نیز چنین خبر داد:

اعلمی أن الحسين بن علي عليه السلام سيد الشهداء يوم القيامة، ولاصحابه علي سائر الشهداء درجة. يا جبله، إذا نظرت إلى الشمس حمراء كأنها دم عبيط، فاعلمی أن سيدك الحسين قد قتل. (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۱۸۹)

امیر مؤمنان علیه السلام میثم را از چگونگی شهادتش، قاتل وی و آویخته شدنش به درخت

نخلی که آن را به او نشان داده بود، آگاه ساخت و خودش این خبر غیبی را به دیگران نیز نقل می‌کرد؛ هرچند که برخی این سخن وی را به سخره می‌گرفتند! امام به او بشارت داده بود که پادشاه مقاومت او در برابر خواست عبیدالله بن زیاد (والی اموی در کوفه) آن است که در آخرت، کنار امام در درجه‌ای شایسته خواهد بود. (طوسی، ۱۳۴۸ق، ج ۱، ص ۸۳-۸۴؛ مفید ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۴-۳۲۵)

میثم پس از دستگیری مدتی زندان شد و ابن زیاد از طرف یزید بن معاویه، مأمور شد میثم را به دار بیاویزد. شهادت میثم تمار در ۲۲ ذی حجه ۶۰ قمری، ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به عراق، روی داد. (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۵؛ طبری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۴۳)

### میراث کلامی میثم

کلام، دانش «عقاید ایمانی» و «اصول دین» است و با آن «می‌توان بر اثبات عقاید دینی، آوردن حجت و دفع شبهه، قدرت پیدا کرد» (ایجی، ۱۳۲۵ق، ج ۱، ص ۳۲؛ لاهیجی، گوهر مراد، ص ۴۲) از این منظر میثم در دوران انس با امیرمؤمنان علیه السلام و پس از شهادت حضرت، نقش برجسته‌ای در تبیین و دفاع از امامت خاصه و جایگاه الهی امام داشت؛ اقدام عملی و تبیینی او آثار مکتوب و همچنین نسل دانشمند و متکلم وی را می‌توان از اضلاع میراث کلامی میثم شمرد.

میثم کتابی در حدیث داشته است که برخی از روایات آن درباره حب و بغض نسبت به اهل بیت علیهم السلام، برتری مسجد کوفه بر بیت المقدس، بغض و کینه منافق و فاسق به علی علیه السلام و بغض امام نسبت به آنان و اینکه امیرمؤمنان علیه السلام قاتل جوانی اعرابی را برای بازماندگان او معلوم کرد. (برقی، ۱۳۳۰، ج ۲، ص ۳۰۹)

در نسل میثم متکلمان چندی به چشم می‌خورند و اولین اثر کلامی شیعی را یکی از نوادگان او به رشته تحریر درآورد.

پسران و نوادگان میثم تمار در شمار راویان احادیث اهل بیت علیهم السلام بودند؛ عمران

از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۳، ص ۱۱۳). شعیب از اصحاب امام صادق علیه السلام بود و صالح نیز از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهم السلام به شمار می رفت. امام باقر علیه السلام به صالح فرمودند: «إِنِّي أَحَبُّكَ وَأَحَبُّ أَبَاكَ حَبًّا شَدِيدًا»؛ «من، تو و پدرت را بسیار دوست می دارم». (الحلی، ۱۴۰۲ق، ص ۸۸)

ابن ندیم درباره علی بن اسماعیل میثمی، (از متکلمان امامیه و از نخستین مؤلفان کتاب های کلامی است)، اذعان می دارد که «أول من تكلم في مذهب الإمامة... ولعلی من الكتب كتاب الإمامة» (ابن ندیم، ۱۴۱۷ق، ص ۲۱۷) و او را اولین شخصی می دانند که در مذهب امامیه به بحث و گفت و گو پرداخته، کتاب تألیف کرده و کار کلامی فنی کرده است. نجاشی او را از چهره های کلامی دوره خود می داند. (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۲۵۱)

مطهری در توصیف او تأکید دارد که در میان مؤلفان شیعی او اولین فردی است که درباره «عقاید» کتاب تألیف کرده است. (مطهری، ۱۳۸۸ش، ج ۳، ص ۹۳) میثمی از یاران امام رضا علیه السلام بود و به صورت مستقیم از حضرت روایت کرده است. (طوسی، ۱۳۴۸ق، ص ۵۵۵) علی بن اسماعیل به ضرورت وجود امام قائل بوده و امامت را منصبی الهی دانسته که پیامبران را تعیین کرده است. (صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۳۳۲؛ استرآبادی، ۱۴۰۹ق، ص ۵۵۳). مفید تأکید دارد که علی بن میثم در فن مناظره قوی بوده است. وی مناظره هایی با بزرگان معتزله (مانند ابوالهذیل علاف، ضرار ضبی و نظام) نقل کرده است.

علی بن اسماعیل میثمی از ابوالهذیل علاف پرسید: «آیا این را قبول داری که ابلیس از کارهای خیر و نیک، نهی و به کارهای زشت و ناروا امر می کند؟» او در پاسخ گفت: «آری» علی بن اسماعیل گفت: «آیا می پذیری که ابلیس هر کار خیر و شتر را می داند و به آن داناست؟» باز در جواب گفت: «بله، قبول دارم». آن گاه علی بن اسماعیل فرمود: «به من بگو آن پیشوایی که شما بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله برای خود برگزیدید و به او اقتدا کرده اید، علم به همه خیر و شر دارد؟» ابوالهذیل گفت: «نه». او گفت: «پس ابلیس دانشمندتر از پیشوای توست». ابوالهذیل مبهوت ماند و سکوت کرد. (شوشتری، ۱۳۷۷ش، ص ۴۴۶)

علی بن اسماعیل که در عصر مأمون می زیست، نزد حسن بن سهل، وزیر خلیفه وقت رفت. از قضا یکی از منکران خدا در مجلس حسن حضور داشت و مردمی که در جلسه بودند، به آن زندیق و کافربه دیده شخص بزرگی، که علم زیادی دارد، می نگریستند و او توجه مردم را به خود جلب کرده بود. هنگامی که این دانشمند شیعی نشست و مجلس آرامش یافت، بدان ملحد روی کرد و گفت: «امروز چیز عجیب و شگفتی را دیدم!». حاضران گفتند: «چه دیدی؟» گفت: «یک کشتی بدون ناخدا دیدم و کشتی بان مردم را جابه جا می کند و از این جانبِ دجله به آن طرف می برد». مرد زندیق گفت: «سخن این شخص را گوش ندهید و باور نکنید؛ چون او دیوانه است و این سخن دیوانگان است». حسن گفت: «چرا؟» گفت: «چطور امکان پذیر است که چیزی که فاقد عقل و شعور و حیات و نیرو است (کشتی)، بتواند مردم را جابه جا کند!».

علی بن اسماعیل میثمی بلافاصله گفت:

این کار شگفت انگیزتر است یا اینکه آب دریاها و نهرهایی که روی زمین جاری اند یا درختان و گیاهانی که به سبب نزول باران سرسبزند؟ آیا تو گمان می کنی که اینها خالق و تدبیر کننده ای ندارند؟ آیا حرکت خورشید و ماه و ستارگان و زمین و خلقت این جهان پهناور، بدون یک خالق توانا و حکیم و مدبّر و یک قدرت ماوراء الطبیعه، امکان دارد؟

آن مرد ملحد با شنیدن استدلال محکم علی بن اسماعیل از پاسخ عاجز ماند و سکوت کرد و حاضران به استدلال ابن میثم آفرین گفتند و او را گرامی داشتند. (همان، ۱۳۷۷ش، ص ۶۴۵)

علی ابن میثم نقش مهمی در مواجهه با جریان واقفیه داشت. واقفیان را ممتوره می نامند؛ این عنوان در اصل از ترکیب اضافی «کلاب ممتوره؛ سگان باران خورده» گرفته شده است، سبب نامیده شدن آنها به این لقب، این است که روزی علی بن اسماعیل میثمی و یونس بن عبد الرحمان، با برخی از فرقه واقفه در باب امامت بعد از امام کاظم علیه السلام مناظره کرده اند

و چون سخن آنان بالا گرفت و آنان از قبول استدلال سرباز زدند، علی بن اسماعیل رو به آنان کرده و گفته است «ما أنتم من الشيعة وإنما أنتم كلاب ممطورة». (اشعری، ۱۳۶۰ ش، ص ۹۲) ممکن است تشبیه ابن میثم بدین جهت بوده که واقفیان با لجاجت بیشتر، متعفن ترمی شدند؛ همچون سگان که هرگاه از باران خیس شوند، از مردار بدبو ترمی شوند.

### ولاء میثم

«ولاء» به معنای اتصال و نزدیکی بدون هیچ فاصله است، بدان سان که در پرتویک رابطه تنگاتنگ، روح‌ها به هم نزدیک شده و هیچ گسستی در آن تصویر نشود. ولاء از ماده «ولی» برگرفته شده و از پر استعمال‌ترین واژه‌های قرآنی است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق، ص ۸۸۵)

ولاء در اصطلاح خاص درباره اهل بیت علیهم‌السلام به کار می‌رود؛ بدان معنا که با ایشان بر محور محبت و امامت رابطه تنگاتنگ باید وجود داشته باشد. از این رو در ولاء محبت، مردم به دوستی و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام توصیه شده‌اند و افزون بر آن در ولاء امامت، همگان بر پیروی و الگوگیری از ایشان مکلف شده‌اند. (مطهری، ۱۳۸۸ ش، ج ۳، ص ۲۵۸)

میثم از زمانی که به وسیله امیرالمؤمنین علیه‌السلام از بردگی آزاد شد، پیوند وثیقی با امام بست و در طول حیات خود نمونه‌ای از ولاء محبت و ولایت را نشان داد و شهرت او نیز به دلیل انس و شاگردی امیرمؤمنان علیه‌السلام است؛ به گونه‌ای که او را از خواص یاران امام بر شمرده‌اند. (آقابزرگ طهرانی، ۱۴۰۸ ق، ج ۴، ص ۳۱۷)

میثم بسیار دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام بود. (طوسی، ۱۳۴۸ ق، ج ۱، ص ۷۸) و عترت علیهم‌السلام نیز بدو توجه خاصی داشتند و به صورت خاص، امام علی علیه‌السلام او را مشمول لطف خود ساخته بود و با او گفت‌وگوهای بسیار داشت. (ابن شاذان قمی، ۱۳۸۱ ش، ج ۱، ص ۱۰۳) ابن حجر از دیدار میثم با ام سلمه در آخرین حجی که به جا آورد، گزارشی را نقل می‌کند که نشان‌دهنده علاقه پیامبر و عترت علیهم‌السلام به اوست به گفته ام سلمه، پیامبر بارها از میثم به نیکی یاد کرده و درباره وی به حضرت علی علیه‌السلام سفارش کرده بود. (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۵ ق، ج ۶، ص ۲۵۰)

او در تفسیر قرآن درس آموخته امیرالمؤمنین علیه السلام بود. بنا بر گفته میثم او تنزیل قرآن را نزد امام علی علیه السلام خوانده و امام تأویلش را به وی آموخته بود؛ هنگامی که میثم به عمره رفت، به ابن عباس گفت: «هر مطلبی درباره تفسیر قرآن می خواهد، از وی بپرسد». ابن عباس از این پیشنهاد استقبال کرد و کاغذ و دواتی خواست و آنچه را میثم املا کرد، نوشت. چون میثم او را از شهادت خود به دستور ابن زیاد خبر داد ابن عباس، که گمان می کرد میثم این خبر را از روی کجانت به او داده است، به وی بی اعتماد شد و در صدد برآمد مطالبی را که از او نوشته بود، پاره کند. میثم او را از این کار بازداشت و از او خواست این تفسیر را حفظ کند و اگر آنچه وی از آن خبر داده است، به وقوع نپیوست، آن را از بین ببرد. ابن عباس پذیرفت و پس از مدتی همه اخباری که میثم از آینده داده بود، محقق شد. (طوسی، ۱۳۴۸ق، ج ۱، ص ۸۱)

میثم و تعدادی از یاران خاص امیرمؤمنان علیه السلام در تظاهر به ولاء اهل بیت علیهم السلام اصرار داشتند و با افتخار خود را فدایی این مسیر می شمردند و گاه به دلیل صاحب سر بودن از اسراری که از امام آموخته بود، به یکدیگر خبر می دادند که گفت و گوی میثم با حبیب گواه آن است. به گزارش کشی روزی حبیب بن مظاهر با میثم روبه رو شد و به او چنین گفت:

لَكَأَنِّي بَشِيخٌ أَصْلَعُ، ضَخْمُ الْبَطْنِ، يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرَّزْقِ، قَدْ صَلَبَ فِي حَبِ  
أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ يُبْفَرُ بَطْنُهُ عَلَى الْخَشْبَةِ.

گویا پیرمردی را می بینم که موی پیش سر او ریخته و شکم فربه‌ی داشته و در میدان بافروشی خربزه می فروشد. او را به جرم دوستی اهل بیت علیهم السلام زندانی می کنند و بالأخره در بالای دار پیکرش را می شکافند.

میثم هم در جواب به حبیب گفت:

وَإِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَلُهُ ضَفِيرَتَانِ يَخْرُجُ لِيَنْصُرَ ابْنَ نَبِيِّهِ فَيُقْتَلُ وَيُجَالُ بِرَأْسِهِ  
بِالْكُوفَةِ.

من هم مردی را می شناسم که صورت او سرخ رنگ و دو گیسو هم دارد. برای

نصرت و یاورى فرزند پیغمبر بر مى خیزد و بالأخره او را کشته و سر او را در بازارهای کوفه مى گردانند.

بعد از اینکه میثم و حبیب از هم جدا می شوند، رشید هجرى رسیده و احوال آن دو را جویا می شود و جریان آن دورا برایش نقل می کنند. رشید می گوید: خدا میثم را رحمت کند! این قسمت را نگفت که به آورنده سر حبیب صد درهم بیشتر جایزه می دهند. (همان، ۱۳۴۸ق، ج ۱، ص ۷۸)

ولاء میثم را در دشمنی بنی امیه به او می توان تحلیل کرد. معاویه هنگام سب حضرت علی علیه السلام و یاراناش، از میثم نیز به بدی یاد می کرد و او را دشنام می داد؛ ابن طاووس چنین بیان می دارد: «وقد كان معاوية ابن أبي سفيان يسب علي بن أبي طالب عليه السلام ويتبع اصحابه مثل میثم التمار». (ابن طاووس، بی تا، ص ۵۱)

استاد مطهری، امیر مؤمنان علیه السلام را شخصیت دو نیرویی دانسته و معتقد است:

جاذبه و دافعه ای به نیرومندی جاذبه و دافعه علی وجود ندارد؛ دوستانی دارد عجیب، تاریخی، فداکار، باگذشت، از عشق او همچون شعله هایی از خرمنی آتش، سوزان و پرفروغ اند، جان دادن در راه او را آرمان و افتخار می شمارند و در دوستی او همه چیز را فراموش کرده اند. از جمله مجذوبین و شیفتگان علی، میثم تمار را می بینیم که بیست سال پس از شهادت مولی بر سرچوبه دار از علی و فضایل و سجایای انسانی او سخن می گوید. در آن ایامی که سرتاسر مملکت اسلامی در خفقان فرورفته، تمام آزادی ها کشته شده و نفس ها در سینه زندانی شده است و سکوتی مرگبار، همچون غبار مرگ بر چهره ها نشسته است، او از بالای دار فریاد بر می آورد که بیایید از علی برایتان بگویم. (مطهری، بی تا، ص ۳۱)

میثم پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، در شمار اصحاب وفادار امام حسن و امام حسین علیه السلام درآمد و به گزارش کثی، امام حسین علیه السلام به میثم توجه ویژه ای داشت و از او به نیکویی یاد می کرد. (طوسی، ۱۳۴۸ق، ج ۱، ص ۸۰)

در سال ۶۰، کمی پیش از قیام امام حسین علیه السلام و حادثه کربلا، میثم برای عمره رهسپار مکه شد و چون امام را نیافت، سراغ او را از ام سلمه گرفت. ام سلمه او را از احوال امام آگاه کرد. میثم، که عازم بازگشت به کوفه بود، از ام سلمه خواست به امام سلام برساند و بگوید نزد خداوند با امام دیدار خواهد کرد. (همانجا)

به گزارش علامه مجلسی، ابن ملجم کوچه های کوفه را دور می زد و از کنار امیرالمؤمنین علیه السلام می گذشت، درحالی که میثم تمار کنار ایشان نشسته بود، بی درنگ خود را پنهان کرد تا او را نبیند. امام فردی را پشت سر او فرستاد و او را فراخواند. چون ابن ملجم آمد امام به او فرمود: «اینجا چه کار می کنی؟» گفت: «در بازارهای کوفه می گردم و به آنها نگاه می کنم. امام فرمود: «به مساجد روی آور که برای تواز همه جا بهترند و بدترین مکان ها بازارهاست مگر اینکه یاد خدا در آن جاری باشد». سپس ساعتی با او صحبت فرمود و آن گاه ابن ملجم رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام تا مدت ها به او نگاه می کرد و این بیت را بر زبان جاری کرد:

ارید حیاته ویرید قتلی      ویأبی الله إلا أن یشاء

من حیات او را می خواهم و او می خواهد مرا بکشد، خداوند جز آنچه بخواهد صورت نمی پذیرد.

ای میثم، به خدا سوگند او قاتل من است؛ حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله از این امر به من خبر داده بود.

سپس میثم گفت: «ای امیرالمؤمنین، چرا پیش از آن او را نمی کشید؟» امام فرمود: «ای میثم، قصاص قبل از عمل جایز نیست». میثم گفت: «مولا، اگر او را نمی کشید، از شهر بیرونش کنید». امام گفت: ای میثم، آیه ای در کتاب است که خداوند می فرماید:

﴿يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛ (رعد: ۳۹)

«خداوند هر چه را بخواهد محو، و هر چه را بخواهد اثبات می کند؛ و ام کتاب [لوح محفوظ] نزد اوست!».

همچنین پس از ارتکاب جنایت، فرد جنایتکار محکوم می‌شود و مجازات پیش از آن روا نیست. میثم گفت: «خداوند مرگ مرا قبل از رفتن شما قرار دهد». امام فرمود: «خداوند در پنج چیز یگانه است و هیچ پیغمبر و فرشته مقربی از آن خبری ندارد» و آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ

مَّأَدَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ﴾؛ (لقمان: ۳۴)

آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست و اوست که باران را نازل می‌کند و آنچه را که در رحم‌ها (ی مادران) است می‌داند و هیچ کس نمی‌داند فردا چه

به دست می‌آورد و هیچ کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟

«یا میثم، إذا جاء القضاء فلا مفر»؛ «وقتی قضا می‌شود، رهایی از آن ممکن نیست».

(مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۲، ص ۲۷۵).

استناد امام به آیه ۳۹ سوره رعد بر این نکته گواهی می‌دهد که خدای سبحان در هر وقت و مدتی کتاب، حکم و قضایی لا یتغیرو غیر قابل محو و اثبات دارد و این قضاء لا یتغیر اصلی است که همه قضاها را دیگر از آن منشأ می‌گیرند و محو و اثبات آنها نیز بر حسب اقتضای آن قضاء است. از این رو حکم محو و اثبات حکمی عمومی است که تمامی حوادثی که به حدود زمان و اجل محدود می‌شود، دستخوش آن می‌شوند، پس خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می‌کند. علامه طباطبایی ذیل آیه ﴿وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ بر این نکته اذعان دارد که اصل و ریشه عموم کتاب‌ها و آن امر ثابتی که این کتاب‌های دستخوش محو و اثبات بدان بازگشت می‌کنند، همانا نزد اوست. و آن اصل مانند این شاخه‌ها دستخوش محو و اثبات نمی‌شود و اگر هم دستخوش محو و اثبات می‌شد، دیگر معنا نداشت که اصل کتاب‌ها خوانده شود، بلکه آن هم مانند اینها بود، اگر این کتاب‌ها اصلی نمی‌داشت، محو و اثبات آنها به خاطر یکی از دو جهت بود: یا

به خاطر این بود که عوامل خارجی اقتضاء محویکی و اثبات دیگری را داشت و در محو و اثبات آنها اثر می‌گذاشت که در این صورت خدای تعالی مقهور و مغلوب عوامل و اسباب خارجی می‌شد. عیناً مانند ما ممکنات که محکوم عوامل خارجی هستیم و این غلط است. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۳۷۷). بنابراین امیر مؤمنان علیه السلام شهادت خود را در کوفه یک امر حتمی تلقی فرمودند.

### دفاع از امامت

میثم تمار زندگی خود را بر محور دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام سمت و سوداد و در آثار مکتوب و حدیثی و همچنین در عرصه‌های سخنوری برای این مهم پای می‌فشرد. او از اصبح بن نباته این حدیث را شنید که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ حَدِيثَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مُؤْمِنٌ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ».

او می‌گوید: یک بار در بازار بودم که اصبح بن نباته نزد آمد و گفت: ای میثم، الان از امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث صعب و دشواری شنیدم؛ اگر که آن گونه باشد، می‌گفت: شنیدم که می‌گوید: به درستی که حدیث ما اهل بیت صعب و بسیار پیچیده و دشوار است که آن را نمی‌تواند تحمل کند، مگر فرشته‌ای مقرب یا نبی‌ای مرسل یا مؤمنی که خداوند قلبش را به ایمان امتحان کرده باشد.

میثم می‌گوید: بلافاصله بلند شدم و خودم را به امیرالمؤمنین علیه السلام رساندم و گفتم: «امیرالمؤمنین، فدایت شوم! اصبح حدیثی را از شما برایم روایت کرد که سینه‌ام تنگ آمده است». فرمود: «آن چیست؟» او را خبر دادم. لبخندی زد و گفت: «بنشین میثم، آیا همه علم عالمان را می‌توان تحمل کرد؟» خداوند به فرشتگانش فرمود:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾. (بقره: ۳۰)

[به خاطر بیاباور] هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت: «من روی زمین، جانشینی (نماینده‌ای) قرار خواهم داد.» فرشتگان گفتند: «پروردگارا، آیا کسی را در آن قرار می‌دهی که فساد و خونریزی کند؟! ما تسبیح و حمد تو را به جا می‌آوریم و تو را تقدیس می‌کنیم.

پروردگار فرمود: «من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید.» آیا به نظرت می‌رسد که فرشتگان تحمل آن علم را داشتند؟! گفتم به خدا سوگند این از آن سنگین تر است.

فرمود: مطلب دیگری را از حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام بگویم؛ خداوند تورات را بر او نازل کرد و وی گمان می‌کرد که در زمین عالم تراز او کسی نیست؛ پس خدا به او خبر داد که در مخلوقاتم از تو عالم تر هم هست - و این در جایی بود که خداوند بر پیامبرش ترسید که مبادا دچار عجب و غرور شود - پس او از پروردگارش خواست که وی را به سوی آن عالم راهنمایی کند؛ پس خدا بین او و خضر جمع کرد و او کشتی را معیوب کرد. موسی نتوانست تحمل کند، و بچه را کشت و تحملش نکرد و دیوار را برپا داشت و آن را هم تحمل نکرد.

اما مؤمن؛ پیامبر ما حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست مرا در روز غدیر خم گرفت و فرمود: «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ»؛ «خدایا، هر کس که من مولایش هستم، پس علی مولای اوست». آیا به نظرت مؤمنان این را تحمل کردند، جز کسانی که خداوند آنها را از میان مؤمنان عصمت بخشید؟ پس بشارت باد و بشارت، که خداوند شما را به خاطر آنچه از امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تحمل کردید، به چیزی اختصاص داد که فرشتگان و پیامبران و مؤمنانش را بدان اختصاص نداد. (فرات الکوفی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۵)

میشم، شخصی حاضر جواب بود (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۴) و هنگامی که به نمایندگی معترضان بازار کوفه، در دربار عبیدالله بن زیاد سخن گفت، ابن زیاد از منطق، سخنوری، فصاحت و بلاغت او در شگفت ماند (طوسی، ۱۳۴۸ش، ص ۸۶) خطابه‌های او بر ضد حکومت امویان، وی را در میان دشمنان این حکومت بارز ساخت.

میشم بالای چوبه‌دار با صدای بلند از مردم می‌خواست برای شنیدن احادیث مکنون

و شگفت حضرت علی علیه السلام نزد او جمع شوند. او درباره فتنه های بنی امیه و فضایل بنی هاشم سخنانی می گفت. عمرو بن حریث چون افشاگری میثم و ازدحام مردم را گرد او دید، شتاب زده نزد ابن زیاد رفت و ماجرا را به او اطلاع داد. ابن زیاد، از بیم رسوایی، دستور داد بردهان میثم لجام نهند. گفته شده است او نخستین فردی بود که در اسلام بردهانش لجام نهاده شد.

به روایتی دیگر عمرو بن حریث، که نگران تمایل مردم به سخنان میثم و شورش آنان برضد حکومت بود، از ابن زیاد خواست دستور دهد زبان میثم را قطع کنند. ابن زیاد موافقت کرد و یکی از نگهبانان را برای این کار فرستاد. میثم با یادآوری این مطلب که ابن زیاد نتوانست سخن مولایش علی را درباره بریدن زبان و دست ها و پاهایش، تکذیب کند، لحظاتی پس از آنکه زبانش قطع شد، به شهادت رسید. (طوسی، ۱۴۱۴ق، ص ۱۴۸؛ برقی، ۱۳۳۰ش، ص ۳۰۹ و ۳۱۰)

امام علیه السلام به میثم تمار گفت: «چه خواهی کرد، آن روزی که فرزند ناپاک بنی امیه - عبیدالله زیاد - از تو بخواهد که از من تبری و بی زاری بجویی؟» میثم گفت: «نه به خدا سوگند هرگز چنین نخواهم کرد»، امام فرمود: «در غیر این صورت به دارت آویخته و تو را می کشند.» میثم گفت: «صبر و بردباری خواهم کرد. این در راه خدا چیزی نیست.» علی علیه السلام به او فرمود: «ای میثم، تو بعدها با این درخت ماجراها خواهی داشت... ای میثم، این درخت خرما را به چهار قسمت تقسیم می کنند و تو را از قسمت چهارم آن به دار می آویزند». از این رو میثم خیلی وقت ها پیش آن درخت می آمد و کنارش نماز می خواند و می گفت: «مبارکت باد، ای نخل. مرا برای تو آفریده اند و تو برای من رویده ای و همواره به آن نخل نگاه می کرد. روزی که ابن زیاد حاکم کوفه شد هنگام ورود به کوفه پرچمش به شاخه ای از آن درخت نخل گیر کرد و پاره شد. ابن زیاد از این پیش آمد فال بد زد و دستور داد آن را بریدند. آن گاه نجاری آن را خرید و به چهار قسمت در آورد، میثم به فرزندش صالح گفت: «نام من و پدرم را برچوب آن نخل حک کن». صالح می گوید: نام پدرم را

آن روز بر آن چوب نوشتیم. وقتی ابن زیاد پدرم را به دار آویخت، پس از چند روز چوبه دار را دیدم؛ همان قسمتی از نخل بود که نام پدرم را بر آن نوشته بودم. (مفید ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۳۲۴ - ۳۲۵؛ طوسی، ۱۳۴۸ش، ص ۸۴-۸۷)

میثم پس از دستگیری مدتی زندان شد و ابن زیاد از طرف یزید بن معاویه، مأمور شد میثم را به دار بیاویزد. ابن زیاد به میثم دستور داد از علی بیزاری جوید و از آن حضرت بد بگویند و به جای آن، دوستی خود را به عثمان اعلام کند و از او نیک بگوید. او میثم را تهدید کرد که اگر به این دستور عمل نکند، دست‌ها و پاهایش را قطع می‌کند و او را به دار می‌کشد. میثم اگرچه می‌توانست تقیه کند، اما شهادت را برگزید و گفت که امام علی ع او را آگاه کرده است که ابن زیاد چنین خواهد کرد و زبانش را خواهد برید.

### عبور از تقیه

تقیه رفتار و گفتاری به ظاهر مخالف حق است که برخلاف اعتقاد قلبی و به منظور نگه داشتن جان از زیان صورت می‌پذیرد. (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۷۳) تقیه از معتقدات کلامی و فقهی شیعه است که بزرگان امامیه به وسیله آن توانسته‌اند به حفظ مکتب کمک کنند. شیخ صدوق تقیه را واجبی می‌شمارد که ترک آن روا نیست و هر که ترک تقیه کرد مانند کسی است که ترک نماز کرده است: «اعتقادنا في التقيّة أنّها واجبة، من تركها كان بمنزلة من ترك الصلاة». (صدوق، ۱۴۱۴ق، ص ۱۰۷) شیخ مفید تقیه را در فرض زیان دینی و دنیوی واجب می‌شمارد و معتقد است که اگر معلوم نباشد که آشکار شدن حق ضرر دارد، تقیه واجب نخواهد بود:

التقيّة كتمان الحق و ستر الاعتقاد فيه و مكاتمة المخالفين و ترك مظاهرتهم بما يعقب ضررا في الدين أو الدنيا و فرض ذلك إذا علم بالضرورة أو قوي في الظن فمتى لم يعلم ضررا بإظهار الحق ولا قوي في الظن ذلك لم يجب فرض التقيّة.  
(مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۷)

وی تقیه را به سه قسم واجب، حرام و مستحب تقسیم کرده و بیان می‌دارد: تقیه به

هنگام ترس از جان، واجب و در صورت ترس از زیان مالی مباح است و گاه ترک تقیه افضل خواهد بود:

إن التقية جائزة في الدين عند الخوف على النفس، وقد تجوز في حال دون حال للخوف على المال ولضروب من الاستصلاح، وأقول إنها قد تجب أحيانا وتكون فرضا، وتجاوز أحيانا من غير وجوب، وتكون في وقت أفضل من تركها ويكون تركها أفضل وإن كان فاعلها معذورا ومغفوا عنه متفضلا عليه بترك اللوم عليها. (همو، ۱۳۷۳ش، ص ۱۱۸)

جمعی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام همچون میثم تمار، در دوراهی سکوت همراه با تقیه یا سخن و روشنگری همراه با سختی و رنج و مرگ، از تقیه عبور کرده و آن را بر خود حرام کردند و بی مهابا فریاد زده و در دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام آشکارا به میدان آمدند و جان عزیز خود را در راه یاری حق تقدیم کردند.

در پاسخ به چرایی عدم پایبندی میثم به تقیه در مواجهه با امویان، چند نکته نیازمند تبیین است.

۱. در جایی که جان یا مال و ناموس انسان مؤمن در خطر است و اظهار حق، ثمره‌ای به همراه نداشته باشد، او می‌تواند با مخفی کردن باور خود، موقتاً از اظهار آن خودداری کند. قرآن چنین رفتاری را مجاز دانسته و می‌فرماید: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً﴾؛ «مگر اینکه از آنها تقیه کنید [و به خاطر هدف‌های مهم‌تری کتمان نمایید]». (تغابن: ۱۶) و همچنین ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛ «به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند، در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است». (آل عمران: ۲۸)

در این زمینه می‌توان به رفتار عمار اشاره کرد در زمانی که مشرکان والدین اش را به شهادت رساندند و در زیر شکنجه مجبور شد حرفی بر زبان جاری کند که همه مشرکین خوشحال شده و رهایش کردند. عمار از آن حرفی که زده بود سخت ناراحت بود و سپس

گریه‌کنان نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و حضرت در واکنش به تقیه عمار چنین فرمود: «إِنَّ عَادُوا لَكَ، فَعَدَّ لِهِمْ بِمَا قَلَّتْ!» اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه می‌خواهند بگو و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت». (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۶، ص ۳۸۸)

۲. تقیه حکمی ثانوی و نسبی بوده و همواره در آن مصلحت اسلام و مسلمانان در نظر گرفته می‌شود و بدیهی است تساهل در امر تقیه هرگز پذیرفتنی نیست. شیخ مفید گاه ترک آن را افضل می‌داند. (مفید، ۱۳۷۳ش، ص ۱۱۸) از این رو نمی‌توان به بهانه تقیه، احکام اولی دیگر (مانند وجوب تبلیغ دین و بیان حقایق، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و مانند آنها) را ترک کرد. بنابراین تقیه در همه جا یک حکم ندارد و متکلمان و فقها معتقدند تقیه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی نیز مباح است. (همانجا؛ انصاری، ۱۴۱۴ق، ص ۷۳)

تقیه در صورتی واجب است که بدون فایده‌ای جان انسان به خطر بیفتد، و حلال بودن آن در صورتی است که ترک آن یک نوع دفاع و تقویت از حق باشد. در اینجا انسان می‌تواند فداکاری کرده و جان خود را بر سر این کار بگذارد، همان طور که حق دارد از این صرف نظر کرده و جان خویش را حفظ کند.

در جایی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم می‌شود تقیه حرام و ممنوع است. علمای شیعه معتقدند: هرگاه اصل ضروری دین به خطر افتد، تقیه جایز نیست؛ مانند تصمیم حاکمان ستمگر به تغییر احکام دین. نیز تقیه در انجام دادن محرماتی مانند ویران کردن کعبه معظمه و مشاهد مشرفه، ردّ اسلام و قرآن و تفسیر آن به گونه‌ای که حقیقت دین تحریف شود، جایز نیست. همچنین هرگاه کسی جایگاهی ویژه میان مسلمانان داشته باشد که تقیه اش به سست سازی مذهب و شکستن حرمت دین بینجامد، تقیه برای او جایز نیست. (امام خمینی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۷۷؛ سبحانی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۳۴) بنابراین موارد زیادی وجود دارد که نه تنها تقیه در آن مجاز نیست، بلکه از «گناهان کبیره» محسوب می‌شود. چه اینکه تقیه در آنها باعث شکست، و عقب‌گرد و گسترش فساد و گناه و جرئت ظالمان و پوشیده ماندن حق و تزلزل ارکان اسلام می‌شود.

در سده نخست بنی امیه و به خصوص معاویه و یزید زمام حکومت اسلامی را بدون رضایت مسلمین در دست گرفت و «خودکامگی» را به جایی رسانید که احکام و قوانین اسلام را به سخره گرفتند. بدیهی است جمعی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام تقیه را بر خود حرام می دانستند و حق داشتند؛ زیرا اگر آنان نیز سکوت اختیار کرده راه تقیه را پیش گرفته بودند، حق و حقیقت به کلی از بین می رفت و دین اسلام به صورت دین معاویه و یزید و زیاد و ابن زیاد در می آمد؛ یعنی دین مکرو نیرنگ و خیانت و نفاق و دینی که منبع هرگونه رذیله ای بود، می شد. (مکارم شیرازی، بی تا، ص ۱۷ - ۳۲)

۳. وقتی از عدم بهره مندی میثم تمار از تقیه یاد می شود، بدیهی است باید شرایط حکمرانی بنی امیه و نوع مواجهه ایشان با دین و دین داری مردم و تلاششان در محسوسات نبوی را مد نظر داشت. او با عبور از تقیه و با اعلان محبت به اهل بیت علیهم السلام و بیزارگی از دشمنان ایشان، جان خود را در راه اسلام داد و بدین ترتیب توانست حجت را بر دشمنان تمام کند و فضایل ائمه علیهم السلام را گسترش دهند؛ آیت الله خوئی کار میثم و جمعی از دوستانش را شبیه کار مولایشان حسین بن علی علیه السلام می شمارد که در راه دین فداکاری کرد و احکام سیدالرسول را منتشر کرد و در این راه به شهادت رسید. (خوئی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۰، ص ۱۱۱)

با استناد به روایت امام صادق علیه السلام، تقیه بر میثم جایز بود و او از آن منع نشده بود و نسبت به نزول آیه درباره تصمیم عمار یاسر نیز آگاه بود. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۲۲۰) بر این اساس، انتخاب او برای ترک تقیه، فداکاری در راه دین و ترجیح دادن آخرت بر زندگی دنیوی بود. این انتخاب، شخصیت میثم را دوست داشتنی ساخته بود به گونه ای که امام باقر علیه السلام او را بسیار دوست می داشت و می فرمود: «او مؤمن و شاکر در رفاه و شکیب در بلا بود». «أن أبا جعفر علیه السلام كان يحبها جدا شديدا، وأنه كان مؤمنا شاكرا في الرخاء، صابرا في البلاء». (حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۷۳)

۵. مسئله توحید و اقامه دین در همه احوال لازم دانسته شده است و بریک فرد مسلمان نیز واجب است که دین خدا را محکم بگیرد و به قدر توانایی اش به آن عمل کند، هرچند

که به عقد قلبی باشد و اگر سخت‌گیری دشمن اجازه تظاهر به دین‌داری نمی‌دهد، در باطن دلش به عقاید حقه دین معتقد باشد و اعمال ظاهری را از ترس دشمن با اشاره انجام دهد. علامه طباطبایی با این منظر تقیه را تحلیل می‌کند و معتقد است مجتمع اسلامی به گونه‌ای تأسیس شده که در تمامی احوال می‌تواند زنده بماند، چه در آن حال که خودش حاکم باشد و چه در آن حال که محکوم دشمن باشد، چه در آن حال که بردشمن غالب باشد و چه در آن حال که مغلوب باشد، چه در آن حال که مقدم باشد و چه در حالی که مؤخر و عقب افتاده باشد؛ چه در حال ظهور و چه در حال خفا، چه در قوت و چه در حال ضعف. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۲۶)

### نتیجه‌گیری

میثم تمار پیوند وثیقی با امیر مؤمنان علیه السلام بست و در طول حیات خود نمونه‌ای از ولایت و محبت و ولایت را نشان داد و شهرت او نیز به دلیل انس و شاگردی امیر مؤمنان علیه السلام است. به گونه‌ای که او را از خواص یاران امام برشمرده‌اند.

استواری میثم تمار در راه حق و استقامتش در دفاع از ولایت و زبان‌گوییش در اعلان حقایق، بارها محل ستایش معصومان علیهم السلام و عالمان بوده است. او در ولایت و محبت امیر مؤمنان علیه السلام سرآمد بود و به اقتضای شرایط زمانی، تقیه را بر خود روا نداشت و ضمن تحمل سختی‌ها و رنج‌های جانکاه، به شهادت رسید.

او در دوراهی سکوت همراه با تقیه یا سخن و روشنگری همراه با سختی و رنج و مرگ، از تقیه عبور کرده و آن را بر خود حرام کرد و بی‌مهابا فریاد زده و در دفاع از امیر مؤمنان علیه السلام آشکارا به میدان آمد.

وقتی از عدم بهره‌مندی میثم تمار از تقیه یاد می‌شود، بدیهی است باید شرایط حکمرانی بنی‌امیه و نوع مواجهه ایشان با دین و دین‌داری مردم و تلاششان در محسوست نبوی را مد نظر داشت. او با عبور از تقیه و با اعلان محبت به اهل بیت علیهم السلام و بیزارگی از

دشمنان ایشان، جان خود را در راه اسلام داد و بدین ترتیب توانست حجت را بر دشمنان تمام کند و فضایل ائمه عليهم السلام را گسترش دهد.

## فهرست منابع

• قرآن کریم.

۱. آقابزرگ طهرانی، محمد حسن، (۱۴۰۸ق)، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، قم، اسماعیلیان.
۲. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغة، قم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى.
۳. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على (۱۴۱۵ق)، الاصابة فى تمييز الصحابة، بيروت، دار الكتب العلمية.
۴. ابن شاذان قمى، شاذان بن جرئیل (۱۳۸۱ش)، الفضائل، نجف.
۵. ابن طاووس، عبدالکريم بن احمد (بی تا)، فرحة الغری فى تعیین قبر أمير المؤمنين، تحقیق السيد تحسین آل بیب الموسوی، قم، مرکز الغدير للدراسات الاسلامية.
۶. ابن مشهدى، محمد بن جعفر، (۱۴۱۹ق)، المزار الكبير، قم، نشر القیوم.
۷. ابن ندیم، محمد بن إسحاق، (۱۴۱۷ق) الفهرست، بيروت، دار المعرفة.
۸. استرآبادى، على (۱۴۰۹ق)، تأویل الآيات الظاهرة فى فضائل العترة الطاهرة، قم، مؤسسة النشر الإسلامى.
۹. اشعری قمى، سعد بن عبد الله (۱۳۶۰ش)، المقالات والفرق، تهران، نشر مركز انتشارات علمى وفرهنگى.
۱۰. امام خمینی، سیدروح الله (۱۴۱۰ق)، الرسائل، قم، اسماعیلیان.
۱۱. انصارى، مرتضى (۱۴۱۴ق)، رسائل فقهية (رسالة فى التقیة)، قم، المؤتمر العالمى بمناسبة الذكرى المئوية الثانية لميلاد الشيخ الانصارى.
۱۲. برقى، احمد بن محمد (۱۳۳۰ق)، المحاسن، تهران، چاپ جلال الدين محدث ارموى.
۱۳. الحلی، حسن بن يوسف (۱۴۰۲ق)، رجال العلامة الحلی، قم، الشریف الرضى.
۱۴. خوئى، سيد ابوالفاسم (۱۴۰۳ق)، معجم رجال الحديث وتفصیل طبقات الرواة، بی جا، مؤسسة الخوئى الإسلامیة.
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، المفردات فى غریب القرآن، بيروت، دار القلم.

١٦. سبحاني، جعفر (١٤١٤ق)، بحوث في الملل والنحل، مؤسسه النشر الاسلامي جامعة المدرسين.
١٧. شوشتری، قاضي نورالله (١٣٧٧)، مجالس المؤمنین، تهران، اسلاميه.
١٨. صدوق، محمد بن علي (١٤١٤ق)، إعتقادات الإمامية، قم، كنگره شيخ مفيد.
١٩. ----- (١٤١٧ق)، الأمالي، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية، قم، مؤسسة البعثة.
٢٠. صفار، محمد بن حسن (١٤٠٤ق)، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد ﷺ، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
٢١. طباطبائي، محمد حسين (بي تا)، الميزان في تفسير القرآن، قم، منشورات اسماعيليان.
٢٢. طبرسي، فضل بن حسن (١٤١٧ق)، إعلام الوري بأعلام الهدى، قم، مؤسسه آل البيت ﷺ.
٢٣. ----- (١٤١٥ق)، مجمع البيان في تفسير القرآن، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
٢٤. طوسي، محمد بن حسن (١٤١٤ق)، الأمالي، قم، دارالثقافة.
٢٥. ----- (١٣٤٨ق)، اختيار معرفة الرجال المعروف برجال الكشي، مشهد، چاپ حسن مصطفوي.
٢٦. فتال نيشابوري، محمد (١٣٨٦ق)، روضة الواعظين، نجف، چاپ محمد مهدي خرسان.
٢٧. فرات الكوفي، فرات بن ابراهيم (١٤١٠ق)، تفسير فرات الكوفي، تهران، مؤسسة الطبع والنشر في وزارة الإرشاد الإسلامي.
٢٨. كليني، محمد بن يعقوب (١٤٠٧ق)، الأصول من الكافي، تهران، دار الكتب الإسلامية،
٢٩. مجلسي، محمد باقر (١٤٠٣ق)، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بيروت، مؤسسة الوفاء.
٣٠. مطهری، مرتضى (بي تا)، جاذبه و دافعه علي ﷺ، تهران، انتشارات صدرا.
٣١. ----- (١٣٨٨)، مجموعه آثار، ج ٣، تهران، انتشارات صدرا.
٣٢. مفيد، محمد بن محمد (١٣٧٢)، أوائل المقالات في المذاهب والمختارات، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
٣٣. ----- (١٤١٣ق)، الارشاد في معرفة حجج الله على العباد، قم، مؤسسه آل البيت ﷺ.
٣٤. ----- (١٤١٤ق)، تصحيح اعتقادات الإمامية، قم، كنگره شيخ مفيد.
٣٥. مكارم شيرازي، ناصر (بي تا)، تقيه و حفظ نبروها، قم.
٣٦. النجاشي، أحمد بن علي (١٣٦٥)، رجال النجاشي، قم، مؤسسة النشر الإسلامي.